

کلام : راهی سی آبی

نوا

فعولن - مستفعلن - فعولن - مستفعلن

دانش بپا خیزد عقل آثار دیگر گیرد
صدلاله بشورآید غنچه رنگ از سر گیرد
بین سنگ از صیوریه‌ها چون رنگ گهر گیرد
این مطرب مکروه کی اندازه بحر گیرد
بحث جنت و دوزخ الهام و اثر گیرد
هر کس گفت حدیث حق تو بیخ منبر گیرد
افکار و تصویرها سیمای سحر گیرد
جوانه زند هستی بنیاد زهنر گیرد
کوراند کسنیکه ناخوانده خبر گیرند

گوش ات زنوای من گر باری تر گیرد
تمکین و تمنا است شور و شعف مشتاقان
در مدرسه هستی شاگرد قناعت باش
دل می‌طپد هر لحظه در وصف سرایشها
در نقض سپید و سیاه اندیشه فزونی کرد
بلبل ز سرالفت کرد با گل این حکایت
چون گرد حقیقت‌ها آئینه موجودیت
مار هر و تدبیریم در گفت و شنود خویش
رازدل بکی گفتن سی آبی ئی سرگردان